# جریانهای قدرت در افغانستان

**دکتر نوذر شفیعی[[1]](#footnote-1)\***

مقدمه:

بدون شک، حادثه 11 سپتامبر 2001 نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌الملل محسوب می شود. یکی از مهم‌ترین پیامدهای حادثه 11 سپتامبر در افغانستان تجلی یافت. این کشور اولین صحنه‌ای بود که خط مشی مداخله‌گرایی آمريكا را پس از حادثه 11 سپتامبر تجربه نمود. مداخله آمريكا در افغانستان، فروپاشی حکومت طالبان، توزیع نفوذ و قدرت در افغانستان و.... از جمله مهم‌ترین پیامدهای حادثه 11 سپتامبر در افغانستان است.

اما مهم‌ترین مسئله در ارتباط با موضوع این مقاله تأثير مداخله آمريكا بر رفتار بازیگران داخلی صحنه افغانستان است. آمريكا، با ورودش به افغانستان ، در شکل یک قدرت هژمون ظاهر شد و پیامد این مداخله استقرار نظم در افغانستان در شکل ثبات هژمونيك است[[2]](#footnote-2).

پس از حادثه 11 سپتامبر و مداخله آمريكا در افغانستان رفتار بازیگران داخلی بدین شکل دستخوش تحول شد که این بازیگران، در پی کسب قدرت ، به شیوه‌‌های مسالمت‌آمیز روی آوردند و این رویکرد که «قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید» کم‌رنگ شد.

گروه‌های داخلی افغانستان، كه تحت تأثير اين امر قرار گرفته بودند،‌ سه عامل را در بقای سیاسی خود و کسب قدرت مؤثر دانستند: سازمان‌دهی تشکیلات در شکل ایجاد حزب، عضوگیری در میان طیف نخبه افغانستان، نزدیکی به ایالات متحده به عنوان مرجع اصلی توزیع قدرت و نفوذ در افغانستان.

پیش از این، به جای حزب، گروههای مسلح وجود داشت و به جای سرمایه‌گذاری بر روی نخبگان بر روی کسانی سرمایه‌گذاری می شد که توان جنگیدن داشته باشند و به جای ایالات متحده به توانایی نظامی و حامیان خارجی خود توجه می‌شد. حرکت از نظامیگری به مذاکره و فعالیتهای سیاسی باعث شکل‌گیری چند نوع از جریانات قدرت در افغانستان شد که عبارت‌اند از: جریانهای فرد محور، قومیت محور، مذهب محور، و اندیشه محور. تفاوت این جریانها با جریانهای پیشین در روش مبارزاتی آنها برای کسب قدرت نهفته است. در حالی که، پیش از این، درگیریهای نظامی و فعالیتهای مسلحانه شکل معمول رفتار گروههای رقیب در افغانستان بود، در اوضاع و احوال جدید رقابتهای سیاسی و تشکیلاتی به شکل غالب در رفتار گروههای رقیب تبدیل شد.

در این نوشتار، بر آن جریانی از قدرت تمرکز خواهیم کرد که اندیشه محور هستند و مبارزات سیاسی در افغانستان اغلب میان آنها جریان دارد. جریان اندیشه محور با سایر جریانهای قدرت این تفاوت اساسی را دارد که در جریان اندیشه محور ممکن است رگه‌هایی از افراد، قومیتها، مذاهب و احزاب مختلف را مشاهده کنیم. به عبارت دیگر، هر فرد، گروه، حزب، قومیت و مذهبی ممکن است به یکی از جریانهای فکری وابسته باشند؛ اما جریانهای فکری الزاماً فردمحور، قوم‌محور، مذهب‌محور، و... نیستند. جریانهای اندیشه محور به سه دسته اصلی تقسیم می شوند که عبارت‌اند از: جهادیسم، سکولاریسم، طالبانیسم.

در ادامه مطلب به تشریح دیدگاهها، مبانی فکری، پایگاه اجتماعی، قدرت و.... هر یک از این سه جریان می پردازیم.

بخش اول: جهاديسم

جهادیسم تقريباً به یک مکتب فکری در افغانستان تبدیل شده است. مهم‌ترین ارزشی که جهادیسم بر آن استوار است «جهاد» است. منتهی این «جهاد» بیشتر معطوف به گذشته است. از نظر حاملان اندیشه ای، پیروان جهادیسم اغلب مجاهدین سابق هستند. در میان پیروان این مکتب ــ بیش از آنکه مؤلفه‌هایی مانند قومیت، مذهب و فردیت مهم باشد ــ آرمانهای جهاد مهم است. البته آرمانهای جهاد تا زمانی به عنوان یک ارزش محسوب می‌شود و باعث گرد آمدن جهادگراها حول آن می‌گردد که «دیگران» یعنی غیرجهادیها وجود داشته باشند؛ آرمانهای جهاد عامل وحدت‌بخش است. اما اگر فقط «ما» یعنی «جهاديها» وجود داشته باشد و «دیگران» یا «غيرجهاديها» وجود نداشته باشد که جهادیها خود را در مقابل آنها تعریف کنند، مؤلفه های مذهب ، قومیت، و قدرت به عنوان عامل واگرایی قد علم می کند.

آنچه مسلم است در اوضاع فعلی افغانستان، «دیگرانی» وجود دارد که جهادیها خود را در مقابل آن تعریف کنند و همین عامل باعث همگرایی میان آنها شده است. وقتی از «ارزشهای جهاد» یا «آرمانهای جهاد» به عنوان عامل وحدت‌بخش در میان نیروهای جهادگرا سخن می گوییم عمدتاً چهار اصل بنیادی را شامل می شود که عبارت‌اند از:

ــ استقرار یک حکومت اسلامی در افغانستان

ــ ادغام دین و سیاست به گونه ای که موازین دین معیار رفتار سیاستمداران باشد؛

ــ خروج نیروهای بیگانه از افغانستان و واگذاری حق تعیین سرنوشت به مردم افغانستان؛

ــ برابری حقوق افراد، گروه ها ، مذاهب و قومیت های مختلف افغانستان.

کسانی که به این ارزشها اعتقاد دارند همان افرادی هستند که در دوره نهضت مقاومت افغانستان به نام «مجاهد» در جنگ با حکومت کمونیستی كابل و ارتش اشغالگر سرخ قرار داشتند. با این حال، تحولات و دگرگونیها در جامعه افغانستان باعث شده است در نسبت دادن هر «مجاهدی» به «جهادیسم» احتیاط کنیم. بنابراین، شاید بهتر باشد به لحاظ منطقی نوعی تفکیک بین «مجاهد» و «جهادگرا» قائل شویم: هر جهادی مجاهد است اما همه «مجاهدین» جهادی نیستند. این حکم منطقی می تواند در مورد آن دسته از نیروهایی که ممکن است در جهاد افغانستان به هر دلیلی شرکت نداشته باشند، اما افکار و عقاید جهادگراها را قبول داشته باشند، نیز صادق باشد.

جهادگراها به دو دسته «تندرو» و «میانه‌رو» قابل‌تقسیم‌اند. تندروها مي‌خواهند که موازین شرعی به طور صریح در قانون اساسی افغانستان گنجانیده شود و در این مسیر جایی برای قوانین وضع شدة بشري قائل نیستند. در مقابل، میانه‌روها اوضاع داخلی افغانستان و نیز واقعیتهای محیط بین‌الملل را در نظر قرار می‌دهند و خواهان نوعی تعادل میان موازین شرع و قوانین وضع شده، ازجمله اعلامیه جهانی حقوق بشر، هستند.

به‌رغم این تفاوت دیدگاه، آنها درباره چند موضوع اشتراک نظر دارند: از اشغال کشورشان به دست بیگانگان نگران‌اند و خواستار واگذاري حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان به خودشان می باشند، از حضور پررنگ سکولارها در قدرت نگران‌اند و این نیروها را مانعی در مسیر پیاده شدن ارزشهای جهاد می‌دانند، اعمال فشار تکنوکراتهای غربگرا و متحدان خارجی آنها را برای خلع سلاح مجاهدین و قلمداد کردن بعضی از مجاهدین به عنوان جنگ سالار و ناقض حقوق بشر را تلاشی هدفمند برای حذف جهادیها از صحنه قدرت ارزیابی می‌کنند و... از دید جهادیها، این تلاشها در زماني که تکنوکراتهای غربگرا در دوره نهضت مقاومت افغانستان خاک این کشور را ترک کردند و در غرب به تحصیل مشغول شدند، بدون آنکه سایه جنگ بر سر آنها سنگینی کند، یک اقدام قدرت‌مآبانه و ظلم به نیروهای جهادی است. این برداشت باعث شده است که بعضی از جهادیهاي تندرو از موضع مخالفت با تکنوکراتها برآیند و تا تلاش برای حذف تکنوکراتها از صحنه قدرت پیش روند.

از نظر پایگاه اجتماعی، جهادیها در میان بخش وسیعی از جامعه افغانستان نفوذ دارند. مهم‌ترین مشکل جهادیها، که گاهی اوقات باعث کاهش محبوبیت آنها در میان مردم افغانستان می شود، جنگ داخلی میان آنها در فاصله سالهای 73 ـ 1371 می‌باشد. از دید مردم افغانستان این جنگ هدفی را جز کسب قدرت دنبال نمی‌کرد. جنگ مجاهدین برای کسب سهمی از قدرت باعث زیانهای جبران‌ناپذیری براي مردم افغانستان شد و همین عامل بود که موجب خستگی مردم از جنگ و پذیرش شرایط تحمیلی از ناحیه خارج شد. با وجود اين، مردم افغانستان بنا به دو ملاحظه اساسی هنوز نگرش مثبت‌تری نسبت به جهادیها دارند تا سایر جریانها: یکی ترس از عواقب افراط‌گرایی طالبان و تفریط‌گرایی تکنوکراتها و دیگری تمایز بین مجاهدین قدرت طلب و مجاهدین مردم محور. در خصوص مورد اخیر، برای مردم افغانستان کاملاً مشخص است که کدام جهادی در پی کسب منفعت شخصی خود و کسب قدرت است و کدام یک در پی نفع مردم و استفاده از قدرت برای خدمت به مردم است.

از نظر حامیان خارجی، جهادیها اگر چه عمدتاً متکی به نیروهای داخلی هستند؛ اما از نظر معنوی از حمایت کشورهایی مثل جمهوری اسلامی ایران برخوردارند. کشورهای دیگری نظیر روسیه نیز از جهادیها حمایت می‌کند؛ اما این حمایت بر اساس ملاحظات سیاسی روسیه در تعارض با آمريكا است.

بخش دوم: سکولاریسم

سکولاریسم در اینجا به آن طیف فکری در افغانستان اطلاق می‌شود که خواهان جدایی دین از سیاست هستند، از استقرار یک حکومت سکولار در افغانستان حمایت می‌کنند، خواستار محاکمه بعضی از فرماندهان جهادی تحت عنوان جنگ‌سالار و ناقض حقوق بشر هستند، از حضور آمريكا و ناتو در افغانستان برای مهار كردن بی‌ثباتیها حمایت می کنند، و، در مجموع، خواهان «غربی شدن» افغانستان هستند.

سکولارها به دو گروه عمده تقسیم می شوند: تکنوکراتهای غربگرا (سکولارهای راست) و کمونیستها شامل خلقیها و پرچمیها (سکولارهای چپ). این دو گروه اگر چه به لحاظ اندیشه ای و فکری با هم در تضاد قرار دادند اما میزان مخالفت و بدبینی آنها نسبت به جهادیها و طالبان تقريباً یکسان است و همین عامل آنها را در دو جبهه متفاوت، اما متحد، در مقابل جهادیسم و طالبانیسم قرار داده است.

تکنوکراتهای غربگرا بيشتر شامل کسانی است که بخشی از عمر خود را در غرب گذرانده‌اند و حتی بعضی از آنها دارای تابعیت افغانی و خارجی هستند. گروه اخیر مجبور شده است برای اشغال بعضی از سمتها در افغانستان، تابعیت خارجی خود را از دست دهند. قانون اساسی افغانستان آنها را ملزم به این کار می‌کند.[[3]](#footnote-3)

در میان جریان سکولار، غربگراها از اقبال بیشتری در میان مردم افغانستان، در مقایسه با کمونیستها، برخوردارند. چند علت مهم برای این ادعا وجود دارد:

سکولارهای غربگرا در طول تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان کمتر فرصت پیدا کرده اند قابلیتها و تواناییهای خود را در اداره سیاست و حکومت در جامعه افغانستان به نمایش گذارند. افغانستان، در طول حیات سیاسی خود، حاکمیت چند نیرو را تجربه کرده است: امرا، پادشاهان، کمونیستها، اسلامیستهای جهادی و اسلامیستهای طالبانی. اگرچه رگه‌هایی از سکولاریسم غربگرا کم و بیش در عرصه سیاسی افغانستان وجود داشته؛ اما این به معنی زمامداری آنها و قبضه كردن قدرت نبوده است. بنا براین، شاید به لحاظ روانی، مردم افغانستان بی‌میل نباشند حاکمیت این جریان را نیز تجربه کنند.

در دوره حکومت کمونیستها، به ویژه پس از آغاز جهاد مردم افغانستان، سکولارهاي چپگراها با قدرت اسلحه در مقابل خواست عمومی مردم افغانستان که همانا توجه به مؤلفه دین در امر سیاست بوده است، قرار گرفتند که در نتیجة آن 5/1 میلیون نفر کشته، 350 هزار نفر معلول، 5/5 میلیون آواره (خارج از کشور)، 200 هزار نفر آواره داخلی، تخریب 200 هزار هکتار جنگل، تخریب 1500 کیلومتر جاده، تخریب 114 مرکز بهداشتی و بیمارستان، فرار 100 هزار تحصیلکرده افغان به خارج و... بوده است.

مجموعه خساراتی که طی دوره حکومت کمونیستها به افغانستان وارد شد بالغ بر 100 میلیارد برآورد شده است.[[4]](#footnote-4)

در دوره حکومت مجاهدین (73 – 1371) ، جنگ بر سر قدرت جای خود را به آرمانهای جهاد داد. تحت این زمان، برخلاف انتظار مردم، که چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای برای خود ترسیم کرده بودند، شروع دور تازه‌ای از درگیریها، امیدها را به یاس تبدیل کرد و، بنابراین، مردم افغانستان ویرانی کشور خود را در مقابل مقام‌پرستي جهادیها به نظاره نشستند. ناکامی مردم و محرومیت آنها از ثبات و رفاه رسوبات ذهنی منفی را از مجاهدین برای آنها ایجاد کرد. اگرچه اکنون این بدبینیها تا حدی از ميان رفته؛ اما، به هر حال، پیش‌زمینه‌ای برای قدرت‌یابی سکولارهای غربگرا محسوب می‌شود.

آمريكا، به عنوان قدرتی که موقعیت مسلط را در افغانستان دارد، در پی به قدرت رساندن سکولارهای غربگراست. به عبارت دیگر، محیط بین‌الملل، و از جمله ایالات متحده، از قدرت‌یابی جریان سکولار غربگرا حمایت می‌کند و این ابزار بسیار سودمندی برای غربگراهای افغانستانی محسوب می‌شود.

مجموعه عوامل فوق باعث شده است هم بخشی از مردم افغانستان از تمامی اقوام و مذاهب، به ویژه روشنفکران و قشر تحصیل‌کرده، به سوی این گروه سوق پیدا کند و هم سکولارها خود با بهره‌گیری از موقعيت موجود، به ویژه حمایت آمريكا از آنها، در صدد تفوق يافتن بر دیگر گروهها برآیند.

از نظر منابع قدرت، سکولارها، علاوه بر پایگاههای قومی و مذهبی خود در داخل، بخشی از بدنه نخبه جامعه را با خود همسو کرده اند . با این حال، اتکاء آنها به قدرتهای خارجی بیش از اتکاء آنها به منابع داخلی خودشان است. آمريكا، کشورهای اروپایی، ژاپن و حتی سازمان ملل تمایل دارند در نهایت تکنوکراتهای غربگرا در افغانستان قدرت گیرند. نیروهای ناتو نیز عملاً یک پشتوانه نظامی برای آنها محسوب می‌شود.

تعارض و اصطکاک غربگرايان با جهادیها بدین شکل متجلی می‌گردد که از نظر غربگراها، گروههای جهادی به نوعی در قتل‌عام مردم افغانستان تأثير داشته‌اند. این ادعا، به ویژه، معطوف به دوره حکومت مجاهدین یعنی سالهای 1371 تا 1373 است. در همین حال، تعارض واصطکاک غربگراها با کمونیستها بدین شکل متجلی می شود که از نظر غربگراها، کمونیستها عامل قتل عام مردم افغانستان، به ویژه در فاصله سالهای 1357 تا 1370، می‌باشند. و بالاخره تعارض و اصطکاک غربگراها با طالبان بدین شکل متجلی می‌شود که از دید غربگراها طالبان مظهر واپسگرایی، تحجر، و عامل قتل‌عام مردم افغانستان طی سالهای 1373 تا 1380 است.

بدین ترتیب، هر سه رقیب موجود (طالبان، جهادیها، کمونیستها) از نظر سکولارهای غربگرا مطرود هستند. با این حال، تضاد و اصطلاک غربگراها با طالبان و جهادیها بیش از کمونیستهاست. حداقل این است که کمونیستها توان رقابت با غربگراها را ندارند و از این نظر سکولارهای غربگرا دلیلی برای مشاجره و ستیز با آنها نمی‌بینند. این در حالی است که رقابت غربگراها و جهادیها در شکل گروه حاکم و اپوزیسیون و رقابت غربگراها با طالبان در شکل تضادهای ایدئولوژیک و مسلحانه متجلی شده است.

غربگراها در سالهای اولیه ورودشان به افغانستان با استقبال قابل توجه مردم افغانستان مواجه شدند. اما این استقبال دیری نپایید. عوامل متعددی در این اوج و حضیض مؤثر بود؛ اما یکی از دلایل افول محبوبیت غربگراها ناتوانی آنها در اداره امور جامعه، به ویژه در زماني بود که انتظار مردم از آنها بالا بود؛ و دیگری حمایت آمريكا از این گروه بود. در واقع، مردم بین ورود ببرک کارمل رئیس جمهور کمونیست افغانستان، که در پرتو حمایت نظامی اتحاد جماهیر شوروی به کاخ ریاست جمهوری وارد شد، و حامد کرزای به عنوان یکی از سمبلهای سکولار غربگرا، که در پرتو حمایت آمريكا به قدرت رسید، فرقی قائل نیستند. صرف‌نظر از این موضوع؛ اساساً سکولارهای غربگرا به علت دوری از محیط داخلی افغانستان توان روانی و مدیریتی لازم را برای اداره امور جامعه نداشتند. به همین دلیل بود که، به‌رغم بلندپروازیهای اولیه، به تدریج ناتوانی خود را در اداره امور جامعه افغانستان آشكار كردند و یکی پس از دیگری از قدرت کناره گرفتند.

بخش سوم: طالبانیسم

طالبانیسم دیگر به یک گروه اطلاق نمی‌گردد؛ بلکه یک خط‌مشي فکری است که نه‌تنها در افغانستان بلکه در بعضی از کشورهای دیگر مثل پاکستان و بنگلادش پیروانی پیدا کرده و به الگوی مشخصی برای سیاست و حکومت تبدیل شده است. در افغانستان هر نیرویی که با وضع موجود مخالف باشد به نوعی طالبان خوانده می‌شوند.

با وجود اين، خمیرمایه اصلی طالبانیسم در افغانستان همان گروه طالبان است که در پاییز سال 1373 در شهر اسپین بولدک (از توابع ولایت قندهار) پا به عرصه وجود گذاشت. برخلاف گروه‌های دیگر، که خط‌مشی مسلحانه را کنار گذاشته و به فعالیتهای سیاسی رو آورده‌اند ، طالبان هنوز سلاح را منبع قدرت می‌دانند.

بنا براین، آنها به «اپوزیسیون مسلح خارج از حاکمیت» معروف‌اند و یک جریان ضد سیستمیک محسوب می شوند. با وجود اين، به نظر می‌رسد بین طالبان امروزی با طالبان اولیه تفاوتهایی وجود داشته باشد. این گروه، از بدو شکل‌گیری تاکنون، شاهد سه دگرگوني عمده بوده است.

در ابتدا این گروه ترکیبی بود از نیروهای داخلی و خارجی. نیروهای داخلی سه طیف را شامل می‌شدند: کسانی که در مدارس مذهبی پاکستان تحصیل کرده بودند و اغلب در کادر رهبری و تشکیلاتی طالبان حضور داشتند؛ کسانی که جهادی بودند اما از درگیری مجاهدین پس از سال 1371 سرخورده شده بودند؛ و بالاخره کسانی که به شکل سرباز در خدمت طالبان بودند. نیروهای خارجی نیز عمدتاً شامل کسانی می‌شد که در دوره جهاد افغانستان به این کشور وارد شده و در آنجا و پاکستان ماندگار شده بودند.

پس از سال 1380 و حمله آمريكا به طالبان، تلاش شد نوعی تفکیک بین طالبان صورت گیرد. آمريكا، پاکستان و شخص حامد کرزای این تفکیک را قائل شدند. بر اساس این تفکیک، طالبان از دو منظر قابل تمیز بودند: یکی از منظر طالبان خارجی و طالبان بومی که در اینجا منظور از طالبان خارجی همان نیروهایی بودند که در کنار طالبان می‌جنگیدند و دیگری طالبان تندرو و میانه رو. تلاش شد طالبان بومی و میانه رو در قدرت سهیم شوند و طالبان بومی تندرو از صحنه حذف گردند. این تلاش تا حدی موفقيت‌آميز بود اما سرانجام مشخصی پیدا نکرد.

از سال 1385 به بعد تحول دیگری در طالبان حادث شد. این دگرگونی باعث ظهور نسل جدیدی از طالبان بود که اصطلاحاً «طالبان جدید» خوانده می شوند. آنچه باعث این تحول و تغییر نام شد بازگشت مجدد جنگجویان خارجی به صف طالبان بود. این جنگجویان عمدتاً از عراق وارد افغانستان شدند تا جنگ با آمريكا را در دو جبهه آغاز کنند. به عبارت دیگر، با ورود این گروه به صف طالبان، مبارزه طالبان بعد بین‌المللی پیدا کرد. بدین معنی که اگر چه صحنه جنگ، قلمرو داخلی افغانستان است اما طالبان نوعی مبارزه جهانی را با آمريكا آغاز کرده‌اند که افغانستان فقط یکی از این جبهه‌ها است.

در هر حال، نسبت به دو جریان دیگر قدرت شدیداً انتقاد دارند. انتقاد آنها از کمونیستها هم به دلیل نقش آنها در کشتار مردم افغانستان، به ویژه در سالهای 1357 تا 1370، است و هم به دلیل عقاید الحادی آنهاست. انتقاد این گروه به سکولارهای غربگرا هم به علت سکولار بودن آنهاست؛ و هم به دلیل همپیمانی آنها با آمريكا به عنوان قدرتی است که بر ضد طالبان وارد عمل شد. و بالاخره انتقاد آنها به جهادی هم به دلیل عملكرد جهادیها در دامن زدن به جنگ داخلی افغانستان در سالهای 1371 تا 1372 است و ‌هم به ‌‌سبب همپیمانی جهادیها با آمريكا در سرنگونی حکومت طالبان است.

از نظر پایگاه اجتماعی، طالبان نسبت به سال 1381 موقعیت بهتری پیدا کرده‌اند. بهبود موقعیت طالبان دقیقاً ناشی از ناکامی آمريكا در افغانستان در نتيجة خطاهای سیاسی و استراتژیک این کشور در افغانستان است. سهل‌انگاری آمريكا در مبارزه با مواد مخدر ، بي‌توجهي جدی آمريكا به مسئله بازسازی افغانستان، ترویج برنامه های فرهنگی مبتذل در افغانستان که با هدایت آمريكاییها صورت می‌گیرد، ضعف آنها در جنگهای چریکی، آشنا نبودن آمريكا با فرهنگ و سنن افغانها و....، در مجموع، باعث پیدایش پایگاه اجتماعی قوی در حوزه جنوب و جنوب شرق افغانستان (مناطق پشتون‌نشین) برای طالبان شده است.

علاوه بر اينها،‌ حمایت پاکستان، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، و حمایتهای مالی و تسلیحاتی شبکه القاعده از طالبان در قدرتیابی آنها تأثير زيادي داشته است. با این حال، بسیار دشوار است که آيندة درخشاني براي طالبان انتظار داشته باشيم. این گروه در نتيجة سیاستهای خفقان‌آمیزی که در دوره حکومت خود (1373 تا 1380 ) اعمال کردند، مورد تنفر شدید مردم افغانستان، به ویژه قومیتهای غیرپشتون، هستند.

نتیجه‌گیری:

از دید مردم افغانستان، هر یک از سه جریان اصلی قدرت در افغانستان دارای یک اشکال تاریخی عمده است. جهادیها در فاصله 1371 تا 1373 بر سر قدرت با یکدیگر درگیر شدند و در جنگ میان آنها مردم بازنده اصلی بودند. طالبان در سال 1373 پا به عرصه وجود گذاشتند؛ با این امید که صلح را در افغانستان به ارمغان آورند. آنها نیز، با سیاستهای متحجرانه خود، مصیبتهای جبران‌ناپذیر دیگری را به مردم تحمیل کردند. تکنوکراتهای غربگرا نیز به دلیل وابستگی به قدرتهای غربی و نیز سکولار بودن چندان مورد قبول مردم نیستند. کمونیستها، به عنوان بخشی از طیف سکولار، به سبب الحادی بودن و قتل و کشتار مردم در فاصله سالهای 1357 تا 1371 مورد تنفر شدید مردم هستند.

با وجود اين، مردم افغانستان در نتيجه خستگی از جنگ و شاید، به‌رغم میل باطنی خود، تمایل دارند حکومت فن‌سالاران را تجربه کنند. تحمل مردم افغانستان نسبت به تکنوکراتها تا زمانی خواهد بود که آثار حکومت آنان به صورت عدم وقوع جنگ و توسعه رفاه‌شان خودنمایی کند. اگر تکنوکراتها نتوانند با بازسازی افغانستان، رفاه را برای مردم آن كشور تأمين کنند و در عین حال، حضور آنها در افغانستان (به ویژه در پرتو حمایت خارجی) موجب تداوم ناآرامی شود، ممکن است مردم از آنها روی برگردانند. در همین حال، آن دسته از جهادیهایی که سابقه مثبتی در خدمت به مردم دارند و در جنگهای داخلی افغانستان شرکت نداشته‌اند، مورد اقبال مردم افغانستان قرار دارند. به نظر می‌رسد اكنون شانس این گروه بیش از سایر نیروهایی باشد که در افغانستان فعال‌اند . سابقه جهادی آنها، شرکت نكردن در جنگهای داخلی، همکاری با حکومت کنونی افغانستان سه ویژگی‌اي است که این طیف را از سایر نیروهای جهادی جدا می‌سازد. با تمام این اوصاف، نباید فراموش کرد که جامعه افغانستان یک جامعه بسته قومی ـ مذهبی است. هر کدام از جریانهای قدرت، به‌رغم برچسبی که بر آنها زده می‌شود، در میان قوم و طایفه خود دارای هوادارانی هستند. از این نظر، پایگاه اجتماعی جریانهای قدرت، نه به دلیل گرایشهای فکری‌شان بلکه به دلیل علائق قومی آنهاست.

1. \* استاديار دانشگاه اصفهان [↑](#footnote-ref-1)
2. . Hegemanic(in) stability and the limits of us Hegemany in the middle East.

http://www.allacademic.com. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1. فصل سوم و چهارم قانون اساسي افغانستان، (1382). [↑](#footnote-ref-3)
4. . Re Fael Reuveny and Aseem prakash the Afghanistan war and Breakdown of the soviet vnion

http://www. Journals. Cambridge.org. [↑](#footnote-ref-4)